

مقدمه

جلال الدین محمد بلخی مشهور به «مولوی»، متولد ششم ربیع الاول سال 604 ه.ق در بلخ و متوفای پنجم جمادی الاخر 672 ه.ق در قونیه، قریب 68 سال عمر کرد. عمر وی به سه دوره تقسیم می شود: دوره اول، زندگانی و شخصیت اول مولوی از ایام کودکی تا 25 سالگی است؛ یعنی از سال 628 ق که پدر دانشمند و عارفش محمدحسین خطیبی معروف به «سلطان العلماء بهاء الدین ولد»، فرزند حسین بلخی، وفات یافت. مولوی در این مدت با شوق و ذوق هرچه تمام تر و با سرمایه هوش و حافظه فوق العاده به تحصیل علوم و فنون عقلی و نقلی و اکتسابی شامل ادبیات و فقه و حدیث و تفسیر قرآن اشتغال داشت. دوره دوم، از 25 سالگی اوست تا حدود 38 سالگی؛ یعنی مقارن سال 642 ه.ق که ملاقات و برخورد او با شمس الدین محمد تبریزی اتفاق افتاد و موجب تغییر مسیر زندگی او گردید. در این مدت، که حدود 14 سال می شود، توسط سید برهان الدین محقق ترمذی (وفات 637 ه.ق) که از اصحاب و مریدان پدرش بود تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت و داخل سنت تصوف و سیر و سلوک طریقت گردید. دوره سوم، این دوره فعلیت نهایی روحانی و به قول خودش «مرحله سوختگی بعد از خامی» و پختگی اوست که از 38 سالگی وی، مقارن 642 ق آغاز می شود و تا پایان حیاتش به مدت 30 سال همچنان پیوسته با کمال گرمی و عشق و علاقه استمرار داشت. (1)

آثار برجسته و شاهکارهای جاویدان مولوی مربوط به همین دوره است. از مولوی آثار ذیل برجای مانده است: مثنوی در 6 جلد، شامل 26000 بیت، دیوان غزلیات؛ معروف به دیوان کبیر یا کلیات شمس مشتمل بر 50000 بیت، رباعیات، مکتوبات مولانا، فیه مافیه، مجالس سبعة (2) و برخی آثار دیگر.

مولوی در مثنوی، در نخستین اشاره به امام علی علیه السلام، عشق خود را به ایشان با دو بیت زیبای عربی آشکار می سازد:

مرحبا یا مجتبی یا مرتضی
ان تغب جاء القضا ضاق الفضا
انت مولی القوم من لا یشتهی
قدردی، کلا لئن لم ینتهی. (3)

مولوی با سخنان حضرت علی علیه السلام آشنایی کامل داشته و بیت اول سخنی است منسوب به علی علیه السلام که فرمودند: «إذا جاء القضا ضاق الفضا». (4)

این نقل قول تأکیدی است بر نقش ولایت حضرت علی علیه السلام که دین را نگهبان است؛ زیرا با تداعی آیه ای

از قرآن مجید هشدار می دهد که «کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناسیه.» (علق: 15) (5) این آیه قرآن خطاب است به فردی بت پرست از مردم مکه که برده مسلمان خود را از نمازگزاردن منع می کرد. (6)

وظیفه مولایی و نگاهبانی دین از آن جهت به عهده حضرت علی علیه السلام است که خود قرآن ناطق است. بنابراین، علی علیه السلام مردی است که رهروان و پیروانش او را عاشقند و بت پرستان و منکران تعالیم قرآن از او در بیم.

پهلوانی ها، جوان مردی ها و مبارزات آن حضرت چنان زبانزد مردم در ادوار گوناگون بوده که برای آن ها حماسه ها و منظومه های پهلوانی فراوانی ساخته اند. صباي کاشانی در مثنوی «خداوند نامه» به موضوع جنگ ها و رشادت های آن حضرت پرداخته است؛ در فتوت نامه اثر واعظ کاشفی و کیمیای سعادت اثر امام محمد غزالی نیز از جوان مردی های امام علیه السلام سخن رانده شده است، همچنین بازل مشهدی در اثر حماسی معروف خود، حمله حیدری، که حماسه ای مصنوع و بر وزن شاهنامه فردوسی سروده شده، به دلاوری و شجاعت و مردانگی آن حضرت پرداخته است. اما حکایت مولوی از داستان مبارزه حضرت علی علیه السلام با عمرو بن عبدود خواندنی تر و جالب تر می باشد:

علی علیه السلام و درافکندن با عمرو بن عبدود

عمروبن عبدود، یکی از مبارزان و جنگجویان عرب، آوازه شجاعت و قدرت وی چنان بود که کم تر کسی را توان مقابله و رویارویی با او می نمود. در جنگ خندق، عمرو با رجزخوانی بسیار، مبارز و هم‌رزم می طلبید. در این میان، تنها حضرت علی به جنگ رفت و سرانجام نیز وی را به هلاکت رساند. مولوی در این حکایت، علاوه بر بازگو نمودن روحیه شجاعت و جنگاوری، نمونه یک انسان کامل را، که زندگی، جنگ، خواسته و حتی مرگش نیز برای حق می باشد، به شکل زیبایی معرفی می کند. خلاصه این واقعه از منظر مولانا چنین است:

حضرت علی علیه السلام پس از آن که پشت دشمن را بر خاک نشاند و بر او دست یافت، بر سینه وی نشست تا سرش را از تن جدا سازد. او بر روی مبارک حضرت خدو انداخت و بدین دلیل، ایشان بدون درنگ برخاست و او را رها کرد و در پاسخ این سؤال که چرا بر زندگانی دشمن خود بخشش آوردی، گفت: «چون بر روی من خدو انداخت، از او در خشم شدم و ترسیدم که اگر او را بکشم، خشم من نیز در کشتن او تا حدی دخیل باشد؛ اما نمی خواستم که او را جز بهر حق بکشم. (7)

حضرت علی علیه السلام با این اقدام خود، آن پهلوان کافر را به تحسین جمال و جلال اسلام واداشت.

مولوی در این باره می گوید:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزله از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علي
کرد او اندر غزایش کاهلي
گشت حیران آن مبارز زین عمل
وزنمودن عفو و رحم بي محل (8)

به روشني پیداست که هر کسی جز علي عليه السلام بود از شدت خشم و عصبانیت، به دلیل آن عمل گستاخانه عمرو، کار وي را بي درنگ تمام مي کرد. مولوي از زبان عمرو پس از دیدن جوان مردی و آن عمل علي عليه السلام مي گوید:

گفت: بر من تیغ تیز افراشتي
از چه افکندی مرا بگذاشتي؟
آن چه دیدي بهتر از پیکار من
تا شدي تو سست در اشکار من؟
آن چه دیدي که چنین خشم نشست
تا چنان برقي نمود و بازگشت؟
آن چه دیدي که مرا زان عکس دید
در دل و جان شعله اي آمد پدید؟
آن چه دیدي برتر از کون و مکان
که به از جان بود و بخشیدیم جان؟
در شجاعت شیر ربانیستی
در مروت خود که داند کیستی؟ (9)

آن گاه پهلوان کافر از علي عليه السلام خواست که راز این بخشایش را بگشاید. بر همین اساس، مولوي عنان سخن را از عمرو مي رباید و با شیفتگی خاصی ادامه مي دهد:

اي علي که جمله عقل و دیده اي!
شمه اي واگو از آن چه دیده اي
تیغ ظلمت جان ما را چاک کرد
آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست
زان که بي شمشیر کشتن کار اوست
بازگو اي باز عرش خوش شکار!
تا چه دیدي این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته
چشم هاي حاضران بردوخته
راز بگشا اي علي مرتضي!
اي پس از سوء القضا حسن القضا! (10)
يا تو واگو آنچه عقلت یافته است

يا بگويم آنچه بر من تافته است
از تو بر من تافت پنهان چون کني
بي زمان چون ماه پرتو مي زني
ماه بي گفتن چو باشد رهنما
چون بگويد شد ضيا اندر ضيا
باز گو اي باز پر افروخته
با شه و با ساعدش آموخته
باز گوي باز عنقاگير شاه
اي سپاه اشکن به خودني با سپاه
امت و حدي يکي و صدهزار
بازگو اي بنده بازت را شکار
در محل قهر، اين رحمت زچيست؟

ازدها را دست دادن راه کيست؟ (11) امام علي عليه السلام توضيح ذيل را ابتدائي پاسخ خود قرار مي دهد:
غرق نورم گرچه سقفم شد خراب
روضه گشتم گرچه هستم بوتراب (12)

سپس مولانا زبان حال امام علي عليه السلام را به آن پهلوان کافر، چنين بيان مي کند:

گفت: من تيغ از پي حق مي زنم
بنده حقم نه مامور تنم
شير حقم نيستم شير هوا
فعل من بر دين من باشد گوا
«ما رميت» از رميتم در خراب
من چو تيغم و آن زننده آفتاب
رخت خود را من ز ره برداشتم
غير حق را من عدم انگاشتم
که نيم کوهم ز صبر و حلم و داد
کوه را کي در ربايد تندباد
آن که از بادي رود از جا خسي است
زان که باد ناموافق خود بسي است
باد خشم و باد شهوت باد آز
برد او را که نبود اهل نماز
کوهم و هستي من بنياد اوست
ور شوم چون کاه بادم باد اوست
جز به باد او نجنبد ميل من
نيست جز عشق احد سرخيل من

خشم بر شاهان شه و ما را غلام
خشم را من بسته ام زیر لگام
تیغ حلمم گردن خشمم زده است
خشم حق بر من چو رحمت آمده است
چون درآمد در میان غیر خدا
تیغ را دیدم نهان کردن سزا. (13)

سپس با نتیجه اخلاقی پسندیده ای این داستان ضمنی را در کمال ایجاز و اختصار کامل می کند:
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر. (14)

آیا کسی با مشخصات مزبور، که چنین برای رضای خدا تلاش می کند و هوای نفس خود را نادیده می گیرد، می تواند برای خلافت و حکومت در این دنیا حرص و طمعی داشته باشد؟
مولوی در رد اتهام برخی افراد که به امام علی علیه السلام نسبت حرص و طمع به خلافت داده اند، می گوید:
آن که تن را بدین سان پی کند
حرص و میری و خلافت کی کند؟
زان به ظاهر کو شد اندر جاه و حکم
تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانی دگر
تا دهد نخل خلافت را ثمر. (15)

مولا علی علیه السلام خود در این باره در نهج البلاغه می فرماید:
«خدایا، تو می دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت، بلکه می خواستم نشانه های دین را به جایی که بود، بنشانم و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانم تا بندگان ستمدیده ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده ات اجرا گردد. (16)
در فرازی دیگر مولوی در دفتر دوم مثنوی، با ذکر نام «ذوالفقار» اشارتی به علی علیه السلام دارد. «ذوالفقار» شمشیر پیغمبر بود که به علی علیه السلام بخشید و با شجاعت و دلآوری مترادف گشت:
زان نماید ذوالفقاری حربه ای
زان نماید شیر نر چون گریه ای. (17)

علی علیه السلام و فتح باب خیبر

یکی دیگر از رشادت های حضرت علی علیه السلام که مورد توجه مولوی قرار گرفته، واقعه جنگ خیبر و کندن در قلعه خیبر است. هنگام محاصره خیبر - آبادی یهودی نشینی که در هفتم هجری قمری (628 م) مورد حمله قرار گرفت - علی علیه السلام در قلعه را بر کند و آن را سپر ساخت. (18)

مولوی در قلعه خیبر را تمثیلی از نفس دانسته که تنها یک انسان کامل همچون حضرت علی علیه السلام توان کندن آن را داراست:
یا تبر بر گیر و مردانه بزن

تو علي وار اين در خيبر بکن (19)
بعد از آن هر صورتي را بشکني
همچو حيدر باب خيبر برکني (20)

علي عليه السلام و واگويه با چاه

در ادب فارسي، بارها به ماجراي سر در چاه فرو بردن و ناله کردن آن حضرت اشاره شده است. در اين باره در مثنوي آمده است:

چون بخوادم کز سرت آهي کنم
چون علي سر در فرو چاهي کنم (21)
نيست وقت مشورت، هين راه کن!
چون علي تو آه اندر چاه کن. (22)

مصراع دوم اين بيت اشارت است به اين خبر که علي عليه السلام سري را که پيامبر صلي الله عليه وآله به او سپرده و فرموده بود که نبايد آن را بر کسي بگشايد، در گوش چاه خواند. «تفصيل جالبي آن هم از قول مولانا در مناقب [العارفين] [شمس الدين احمد] افلاکي آمده است و اين جا در کلام مولانا شايد از منطق الطير عطار ماخوذ باشد. پس با توجه بدانچه افلاکي در باب منشا «ني» و ارتباط ناله وي با اين «چاه» نقل مي کند پيدااست که ني نامه مثنوي را، که تمام مثنوي تفسير و تطويل آن محسوب است، نيز مي توان در تقرير معاني عرفاني تعبيري از همين گونه اسرار تلقي کرد». (23)

امام علي درباره مصائب و رنج هايي که از مردم آن دوران ميديد، در يکي از خطبه هاي نهج البلاغه مي فرمايد: «خدايا، اينان از من خسته اند و من از آنان خسته؛ آنان از من به ستوه اند و من از آنان دل شکسته؛ پس بهتر از آنان را مونس من دار و بدتر از مرا بر آنان بگمار. خدايا، دل هاي آنان را بگداز؛ چنان که نمک در آب گدازد». (24)

علي عليه السلام و قاتل خود

مولوي در حکايت ديگري به اين حديث نبوي اشاره مي کند که بنابر روايات، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله در گوش رکابدار علي عليه السلام فرمود: «کشتن علي بر دست تو خواهد بودن، خبرت کردم». (25)
در شرح نيکلسون / مثنوي آمده است: «من اصل اين حکايت را نمي دانم که عبدالله بن ملجم، از خوارج، که علي عليه السلام به دست او کشته شد، قبل از رکابدار او بوده است. به گفته المبرد (کامل، ج 1، ص 550) علي عليه السلام، ابن ملجم را از راه نظر مي شناخت و او را دشمني کينه توز و قاتل آينده خود مي دانست، اما با اين حال، از کشتن وي سرباز مي زد و مي گفت: "کيف اقتل قاتلي؟" چگونه او را که مقدر است مرا بکشد، بکشم؟ با آن که پيامبر صلي الله عليه وآله کشته شدن علي به دست ابن ملجم را بر او معلوم گردانیده بود، اميرالمؤمنين عليه السلام پيوسته به ابن ملجم نيکي مي کرد». (26)

اين در حالي است که ابن ملجم به علي عليه السلام التماس مي کرد که "از بهر خدا مرا بکش و از اين قضا برهان". (27)

مولوي پاسخ علي عليه السلام را به اين صورت به نظم مي کشد:
خنجر و شمشير شد ريحان من

مرگ من شد بزم و نرگستان من
آن که او تن را بدین سان پی کند
حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم
تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانی دگر
تا دهد نخل خلافت را ثمر. (28)

این حکایت به شایسته ترین نحو از زبان علی علیه السلام در مثنوی آمده است:

گفت پیغمبر به گوش چاکرم
کو برد روزی ز گردن این سرم
کرد آگه آن رسول وحی، دوست
که هلاکم عاقبت بر دست اوست
او همی گوید: بکش پیشین مرا
تا نیاید از من این منکر خطا
من همی گویم: چو مرگ من زتوست
با قضا من چو توانم حيله جست
او همی افتد به پیشم: کای کریم!
مر مرا کن از برای حق دو نیم
تا نه آید بر من این انجام بد
تا نسوزد جان من بر جان من
من همی گویم: برو «جف القلم» (29)
زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم زتو
زان که این را من نمی دانم زتو
آلت حقی تو، غافل دست حق
چون زنم بر آلت حق طعن و دق؟
گفت او: پس آن قصاص از بهر چیست؟
گفت: هم از حق و آن سر خفی است. (30)

علی علیه السلام؛ باب علم نبی صلی الله علیه و آله

از نکات جالب توجه در مثنوی، سخنان و فرموده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه

السلام است که مولوی به برخی از آن ها پرداخته است:

در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علم حضرت علی علیه السلام آمده است: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب». (31)

در این باره، در دفتر اول مثنوی چنین آمده است:

چون تو بایی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب
تا رسند از تو قشور اندر لباب. (32)

علی علیه السلام؛ مولا

در یکی دیگر از سخنان معروف حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام آمده است: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه». (33)
این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام بازگشت از «حجة الوداع» در منطقه ای به نام «غدير خم» در مورد علی علیه السلام خطاب به مردم فرمود و ایشان را به عنوان جانشین و وصی خود انتخاب کرد. مولوی در این باره در دفتر ششم مثنوی می گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی «مولا» نهاد
گفت: هرکو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آن که آزادت کند
بند رقیبت زپایت برکند
چون به آزادی نبوت هادی است
مؤمنان را زانبیا آزادی است. (34)

در تصویری که مولانا از سیمای روحی امام علی علیه السلام نقش می زند، او را همچون پیشرو راستین سالکان راه حق و هادی و مرشدی که لطایف طریق سیر الی الله را از رسول خدا تلقی می کند و به همین سبب، «اسوه» واقعی سالکان راه هدی و سرسلسله فتیان و اولیای خدا باید تلقی شود، توصیف می کند. (35)

علی علیه السلام؛ انسان کامل

در ابیات ذیل از دفتر اول مثنوی، مولوی با استناد به حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ای علی، هرگاه مردم به آفریدگارشان از راه های نیکی تقرب جویند، تو از طرق عقل و دانایی تقرب جوی تا از آن ها به لحاظ درجه و قرب نزد مردم و در پیشگاه خداوند در جهان آخرت پیشی گیری»، (36) امام علی علیه السلام را به عنوان نمونه یک «انسان کامل» معرفی کرده که خود وی نیز مرید انسان کاملی مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است:

گفت پیغمبر علی را: کای علی!

شیر حقی پهلوانی پردلی

لیک بر شیرین مکن هم اعتماد

اندر آور سایه نخل امید

اندرآ در سایه آن عاقلی
 کش نداند برد از ره عاقلی
 ظل او اندر زمین چون کوه قاف
 روح او سیمرغ بس عالی طواف
 گر بگویم تا قیامت نعت او
 هیچ آن را مقطع و غایت مجو
 یا علی! از جمله طاعات راه
 بر گزین تو سایه بنده اله
 هر کسی در طاعتی بگریختند
 خویشتن را مخلصی انگیختند
 تو برو در سایه عاقل گریز
 تا رهی زان دشمن پنهان ستیز
 از همه طاعات اینت بهتر است
 سبق یابی بر هر آن سابق که هست
 چون گرفتت پیرهن تسلیم شو
 همچو موسی زیر حکم خضر رو
 دست پیر از غایبان کوتاه نیست
 دست او جز قبضه الله نیست
 غایبان را چون چنین خلعت دهند
 حاضران از غایبان لاشک بهند
 غایبان را چون نواله می دهند
 پیش حاضر تا چه نعمت ها نهند
 کو کسی کوپیششان بندد کمر
 تا کسی کو هست بیرون سویی در؟
 چون گزیدی پیر نازک دل مباش
 سست و ریزیده چو آب و گل مباش
 گر به هر زخمی تو پر کینه شوی
 پس کجا بی صیقل آئینه شوی؟ (37)

علي عليه السلام و قصارا الجمل

همچنین مولوی در مثنوی، در مواردی با استناد به احادیث حضرت علی علیه السلام اشعار فراوانی سروده که نمونه های آن ها عبارتند از:

گفت پیغمبر: قناعت چیست گنج گنجی را تو وای نمی دانی زرنج (38)

که مضمون آن در کلمات قصار حضرت آمده است: «القناعة مال لا ینفد» ؛ (39) قناعت مالی است که پایان

نیابد.

مؤمن از «ینظر بنورالله» نبود عیب مؤمن را به مؤمن چون نمود؟ (40)

اشاره ای است به این سخن مولا علی علیه السلام که «اتقوا ظنون المؤمنین فان الله تعالی جعل الحق علی السنتهم» (41)؛ از گمان مردم با ایمان بپرهیزید که خدا حق را بر زبان آن ها نهاده است.

جمله گفتند: ای حکیم با خبر! الحذر دع لیس یغنی عن قدر (42)

سخن مزبور نزدیک به این روایت است: «تذكر قبل الورود الصدر، والحذر لا یغنی من القدر و الصبر من اسباب الظفر»؛ (43) پیش از واردشدن خروج را به یاد آور، و دوری کن از چیزی که سرنوشت را بی نیاز نمی کند، و صبر از عوامل پیروزی است.

مردم نفس از درونم در کمین از همه مردم بتر در مکرو کین (44)

که اشاره به روایت ذیل از آن حضرت است: «لا عدوا عدي علي المرء من نفسه» (45)؛ برای آدمی هیچ دشمنی دشمن تر از نفس خودش نیست.

گفت پیمبر: زسرماي بهار تن مپوشانید یاران زینهار!

ز آن که با جان شما آن می کند کان بهاران با درختان می کند. (46)

اشعار مزبور علاوه بر حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله به این سخن قصار حضرت علی علیه السلام، در نهج البلاغه اشاره دارد: «توقو البرد في اوله و تلقوه في آخره فانه يفعل في الابدان كفعله في الاشجار اوله يحرق و آخره يورق»؛ (47) در آغاز سرما، خود را از آن بپایید و در پایانش بدان دوری نمایید که سرما با تن ها آن می کند که با درختان؛ آغازش می سوزاند و پایانش برگ می رویاند.

ور بگویی با یکی دو، الوداع کل سر جاوز الاثنین شاع». (48)

(اگر راز خود را بر یکی دو نفر فاش کنی، دیگر با سرت وداع گو؛ زیرا هر رازی که از بین دو نفر (صاحبان آن راز) تجاوز کند، فاش می شود.

این اشاره مثنوی به سخن علی علیه السلام در بیتی ملمع آمده است که مصراع عربی آن از حضرت علی علیه السلام است. (49)

موضوع این مصراع رازداری و رازپوشی است و چون نظر بر این است که اطمینان و اعتماد آموزگار روحانی را باید به دست آورد، رازداری را مطلقاً ضروری دانسته اند. بر لب مهر می باید داشت و فقط دل است که می باید به ادب و احترام، سر عشق را دریابد و آن را چونان امانتی که به هیچ روی خیانت نبیند، در خود جای دهد.

از وظیفه بعد ازین اومید بر حق همی گویم تو را و «الحق مر»

گر وظیفه بایدت ره پاک کن هین بیا و دفع آن بی باک کن. (50)

سخن مولوی ثابت می کند که وی طرفدار با صراحت و صداقت حقیقت است و هیچ کلامی از آن را در پرده نمی گوید و بی بیم و امید از کسی، آن را بر همگان آشکار می سازد. او مکر و حیل را نمی شناسد و آنچه بر لب می آورد حقیقت محض است، هرچند که تلخ باشد. مولوی حق تلخ را از آن رو به این شیرینی آورده که «الحق مر» (51) علی علیه السلام را با نتیجه ای درخور نقل کرده است.

هر پیمبر فرد آمد در جهان

فرد بود و صد جهانش در نهان

عالم کبرا به قدرت سحر کرد

کرد خود را در کهنین نقشی نورد. (52)

منظور از «کهنین نقش» در بیت مزبور، قالب آدمی (جهان اصغر) است. ابیات مولانا در این خصوص، یادآور قیاس مشابهی است که در بیتهای منسوب به امیرمؤمنان آمده است:

«و تحسب انک جرم صغیر

و فیک انطوي العالم الاکبر» (53)

در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که «هیچ منافقی دوستدار علی و هیچ مؤمنی دشمن علی نیست». (54) مولوی این مقصود پراحساس را به زبان خود باز می گوید و علی علیه السلام را چنین می ستاید: «علی ترازوی منصف مطلق است که هر کسی در آن ترازو بر حسب طینت و فطرت خود، سبک و سنگین می شود و بها می یابد» (55):

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

تو تبار و اصل و خویشم بوده ای

تو فروغ شمع کیشم بوده ای (56)

مولوی با این توضیح و اظهارنظر مستطاب، نخستین دفتر مثنوی شریف خود را، که شاهکار اندیشه های عرفانی است، به پایان می برد.

مولوی در دفتر سوم مثنوی اشارتی به سخنان منسوب به علی علیه السلام دارد که در بیتهای سخنی از ایشان را کلمه به کلمه به عربی نقل کرده است:

گفت حق است این ولی، ای سیبویه! (57)

«اتق من شر من احسنت الیه» (58)

(از شر کسی که به او نیکی کرده ای، بپرهیز).

اشارت دوم در دفتر سوم مثنوی، نقل به معنایی است از سخن منسوب به حضرت علی علیه السلام (59)

بهر یاری مار جوید آدمی

غم خورد بهر حریف بی غمی (60)

روایت کرده اند که حضرت علی علیه السلام در تبیین این اندیشه مشهور، که «عالم هستی در روح بی حد آدمی مندرج است» فرمود: دواي تو در توست و خود نمی دانی، و درد تو در توست و خود نمی بینی، و تو کتاب مبینی هستی که حروفش هرچه را که پنهان است آشکار می سازد، و تو خود را جرم کوچکی می پنداری و حال آن که جهان بزرگ تری در تو منطوی است:

«دوائک فیک و ما تشعر

و دائک منک و ما تنظر

و انت الکتاب المبین الذی

باحرفه یظهر المضمّر

و تحسب انک جرم صغیر

و فیک انطوي العالم الاکبر». (61)

این اندیشه های علی علیه السلام را مولوی در قالب ذیل باز می گوید:

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه که اندر شهر نیست

این جهان خم است و دل چون جوی آب

این جهان حجره است و دل شهر عجب. (62)

امام علی علیه السلام یکی از ده صحابه ای بود که پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات خود، به ایشان مژده بهشت داد:

پس ز ده یار مبشر آمدی

همچو زر ده دهی خالص شدی.

مولوی در دفتر پنجم، بی‌تی سروده که با بی‌تی منسوب به حضرت علی علیه السلام، ارتباط دارد. مولوی می‌گوید:

سیف و خنجر چون علی ریحان او

نرگس و نسرين عدوی جان او (63)

مشورت ادراک هشیاری دهد

عقل ها مر عقل را یاری دهد. (64)

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «من استبد برایه هلك و من شاور الرجال شارکها فی عقولها»

(65)؛ هر که خود رای گردید، به هلاکت رسید و هر که با مردمان رای برانداخت، خود را در خرد آنان شریک

ساخت.

حفت الجنة بمكروهاتنا

حفت النيران من شهواتنا. (66)

در کلام مولای متقیان از رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: «ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت

بالشهوات»؛ (67) گرداگرد بهشت را دشواری ها فرا گرفته است و گرداگرد دوزخ را هوس های دنیا.

چون سفالین کوزه ها را می‌خری

امتحانی می‌کنی ای مشتری!

می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا؟

تاشناسی از طنین اشکسته را. (68)

این سخن از این کلام امیرمؤمنان گرفته شده است: «كما تعرف او اني الفخار بامتحانها باصواتها فيعلم الصحيح

منها من المكسور كذلك يمتحن الانسان بمنطقة فيعرف ما عنده» (69)؛ همان گونه که ظرف های سفالین را می

آزمایند تا سالم را از شکسته بازشناسند، گوهر آدمی نیز توسط گفتارش شناخته می‌شود.

گفت پیغمبر: عداوت از خرد

بهتر از مهری که از جاهل رسد (70)

در نهج البلاغه آمده است: «يا بني اياك و مصادقة الاحمق فانه يربد ان ينفك فيضرك» (71)؛ فرزندم، از دوستی

نادان بپرهیز؛ چه او خواهد که تو را سود رساند، لیکن دچار زیانت گرداند.

زآتش ار علمت یقین شد از سخن

پختگی جو در یقین منزل مکن. (72)

ابیات مزبور یادآور این سخن مولاست: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» (73)؛ اگر پرده ها کنار رود، بر یقین من

افزوده نگردد.

سایه حق بر سر بنده بود

عاقبت جوینده یابنده بود (74)

مضمون مصراع دوم، یادآور این سخن امیرمؤمنان علیه السلام است: «من طلب شیئا ناله او بعضه» (75)؛ آن که چیزی را بجوید بدان یا به برخی از آن می رسد.

هر کسی گر عیب خود دیدی زپیش

کی بدی فارغ وی از اصلاح خویش. (76)

در یکی از سخنان قصار حضرت علی علیه السلام آمده است: «من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره» (77)؛ آن که به عیب خود نگریست، ننگریست که عیب دیگری چیست.

عقل دو عقل است: اول مکسبی

که در آموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و ذکر و فکر

از معانی وز علوم خوب بکر

عقل دیگر بخشش یزدان بود

چشمه آن در میان جان بود. (78)

مضمون ابیات مزبور یادآور اشعار ذیل منسوب به امام علی علیه السلام است:

«رایت العقل عقلین

فمطبوع و مسموع

و لا ینفع مسموع

اذا لم یک مطبوع

کما لا ینفع الشمس

وضوء العین ممنوع» (79)

عقل دو گونه است: در طبیعت سرشته و به گوش هشته: عقل به گوش هشته سود ندهد اگر عقل در طبیعت سرشته نباشد؛ چنان که وقتی خورشید نفعی نمی رساند؛ نوری ندهد، نور چشم بی فایده است.

آنچه را جاهل دید خواهد عاقبت

عاقلان بیند اول مرتبت. (80)

بیت فوق نزدیک به این سخن مولا علی علیه السلام است: «اول رای العاقل آخر رای الجاهل» (81)؛ آغاز رای خردمند پایان رای نادان است.

زان که حکمت همچو ناقه ضاله است

همچو دلالتان شهان را داله است. (82)

همچنین در بیت:

حکمت قرآن چو ضاله مؤمن است هر کسی در ضاله خود موقن است. (83)

در نهج البلاغه آمده است: «الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة ولو من اهل النفاق» (84)؛ حکمت گمشده مؤمن است. حکمت را فراگیر هر چند از منافق باشد.

اندرین فسخ عزایم وین همم در تماشا بود در ره هر قدم. (85)

حضرت علي عليه السلام در نهج البلاغه مي فرمايد: «عرفت الله بفسخ الغزائم و حل العقود» (86)؛ خدای را به گسسته شدن عزم ها و گشوده شدن گره تصمیم ها شناختم.

کان رسول حق بگفت اندر میان:

این که منهومان هما لا یشبعان

طالب الدنيا و توفیراتها

طالب العلم و تدبیراتها. (87)

در نهج البلاغه چنین آمده است: «منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب دنیا» (88)؛ دو آزمندند که سیر نشوند: آن که علم آموزد و آن که مال اندوزد.

آدمي مخفي است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان. (89)

برگرفته از این سخن مولا علي عليه السلام در نهج البلاغه است: «تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه» (90)؛ سخن بگوئید تا شناخته شوید، که آدمي زیرزبانش نهان است.

نیست قدرت هر کسی را سازوار عجز بهتر مایه پرهیزگار. (91)

در نهج البلاغه آمده است: «من العصمة تعذر المعاصي»؛ (92) گناه نتوانستن کردن، گونه ای از ترگ گناه است. من نکردم امر تا سودي کنم بلکه تا بر بندگان جودي کنم. (93)

مولا علي عليه السلام مي فرمايد: «يقول الله عزوجل انما خلقت الخلق ليربحوا علي و لم اخلقهم لاربح عليهم» (94)؛ خداوند مي فرمايد: مردم را آفریدم تا از من سود برند و نیافریدم تا خود سود برم.

این جهان را که به صورت قایم است گفت پیغمبر که حلم نایم است. (95)

در نهج البلاغه آمده است: «اهل الدنيا کرب يساربههم و هم ینام» (96)؛ مردم دنیا همچون سوارانند که در خوابند و آنان را می رانند.

صبر از ایمان بیاید سرکله

حيث لاصبر فلا ایمان له

گفت پیغمبر: خدای ایمان نداد

هر که را نبود صبوري در نهاد. (97)

حضرت علي عليه السلام مي فرمايد: «و علیکم بالصبر فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد و لا خير في جسد لا راس معه و لا في ایمان لا صبر معه» (98)؛ و بر شما باد شکیبایی؛ که شکیبایی ایمان را چو سر است تن را، و سودي نیست تنی را که آن را سر نبود و نه در ایمانی که با شکیبایی همبر نبود.

آن چنان کز نیست در هست آمدي هین بگو چون آمدي مست آمدي. (99)

در سخنان حضرت علي عليه السلام آمده است: «ان لم تعلم من این جئت لم تعلم الي این تذهب» (100)؛ اگر ندانسته باشی که از کجا آمده ای نخواهی دانست که به کجا می روی.

پس کلام پاک در دل های کور می نیاید می رود تا اصل نور. (101)

نزدیک به این سخن امام علي عليه السلام است: «خذوا الحکمة اني کانت فان الحکمة تكون في صدر المنافق فتلجلج في صدره حتي تخرج فتسکن الي صواحبه في صدر المؤمن»؛ (102) حکمت را هر جا باشد فراگیر که حکمت - گاه - در سینه منافق بود، پس سینه اش بجنبند تا برون شود و با همسان های خود در سینه مومن

بیارآمد.

کمترین کارش بهر روز این بود
کاوسه لشکر را روانه می کند
لکشری زاصلاب سوی امهات
بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری زارحام سوی خاکدان
تا زهر و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل
تا ببیند هر کسی حسن عمل. (103)

مضمون ابیات مزبور در سخنان امام علی علیه السلام آمده است: «لله تعالی کل لحظة ثلاثة عساكر فعسكر ينزل من الاصلاب الي الارحام و عسكر ينزل من الارحام الي الارض و عسكر یرتحل من الدنيا الي الآخرة». (104)
«شاوروهن» پس آن که خالفوا ان من لم یعصهن تالف. (105)
اشاره به سخن مولی علی علیه السلام است که می فرماید: «شاوروهن و خالفوهن» ؛ (106) با زنان مشورت کنید و مخالف آنان عمل نمایید.

شه چو حوضی دان و هر سولول ها
و زهمه آب روان چون دول ها
چون که آب جمله از حوضی است پاک
هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک
ور در آن حوض آب شور است و پلید
هر یکی لوله همان آرد پدید. (107)

برگرفته از این سخن امام علی علیه السلام است: «الملك كالنهر العظيم تستمد منه الجداول فان كان عذبا عذبت و ان كان ملحا ملحت» (108)؛ پادشاه همچو نهر بزرگی است که آبگیرها از آن کمک می گیرند؛ اگر گوارا باشد گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، شور خواهد بود.

پي نوشت ها :

1- مولوي جلال الدين محمد بلخي، ديوان شمس تبريزي، مقدمه بديع الزمان فروزانفر و جلال همایي، چاپ یازدهم، تهران، جاویدان، 1373

2- محمد معین، فرهنگ معین، ج 6، ص 2048-2049

3- مولوي (جلال الدين محمد بلخي)، مثنوي معنوي، تصحيح ر. ا. نیکلسون، به اهتمام: نصرالله پور جوادي، تهران، 1363، دفتر اول، بیت 99-100

4- یعنی، چون قضای الهی فرا رسد، عرصه حیات تنگ شود. مرحوم فروزانفر سعی دارد این جمله را تنها بدان سبب مثل بداند که در ابیات شاعرانی از جمله سنایی و در مجموعه امثال محمد بن محمود و مجمع الامثال میدانی ثبت شده است (ر. ک. به: شرح مثنوی شریف، ج 1، ص 79، 80)، اما نیکلسون، شارح انگلیسی مثنوی

معنوي، آن را صراحتاً منسوب به علي عليه السلام مي داند.

5- «حقاً كه اگر باز نايستد، موي سرش را مي گيريم و مي كشيم.»

6- نوشته اند كه اين آيه تهديد خداوند است ابوجهل را كه در ايدا و آزار رسول خدا صلي الله عليه وآله مي كوشيد. ر. ك. به: ولي محمد اكبرآبادي، شرح مثنوي، چاپ سنگي، دفتر اول، ص 15/ تفسير بيضاوي، ذيل همين آيه.

7- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 3721-4003

8 الي 15- همان، بيت 3721-3726 / بيت 3727-3732 / بيت 3757-3763 / بيت 3745 / بيت 3801 / بيت 3786 / بيت 3989 / بيت 3945-3946

16- نهج البلاغه، خطبه 131

17- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر دوم، بيت 2300

18- ابن هشام، سيره، ج 1، ص 762 به بعد

19- 20- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر دوم، بيت 1244/ دفتر سوم، بيت 580

21 و 22- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر ششم، بيت 2014 / دفتر چهارم، بيت 2232

23- عبدالحسين زرین کوب، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمي، 1373، ص 124

24- نهج البلاغه، خطبه 25

25- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، ص 236، عنوان

26- ر. ك. به: شرح نيكلسون بر مثنوي، (متن انگليسي)، ج 1، ص 319 / بديع الزمان فروزانفر، ماخذ قصص و تمثيلات مثنوي، چاپ سوم، تهران، 1362، ص 39

27 و 28- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، ص 242 / بيت 3944-3947

29- قسمتي از حديث «جف القلم بما هو كائن» (كنوزالحقائق، ص 55)

30- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 3845-3854

31- بحارالانوار، ج 10، ص 120، روايت 1، باب 8

32- مثنوي معنوي، پيشين، بيت 3763-3764

33- بحارالانوار، ج 2، ص 226، روايت 3، باب 29

34- مثنوي معنوي، پيشين، بيت 4538-4541

35- عبدالحسين زرین کوب، پيشين، ص 124

36- بديع الزمان فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 31 و حلية الاوليا، طبع مصر، ج 1، ص 18

37 و 38- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 2959 / بيت 2231

39- بديع الزمان فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 22، و جامع صغير، ج 2، ص 88، اين جمله بر وفق نقل سيوطي در جامع صغير به اميرمؤمنان علي عليه السلام نسبت داده شده است. (ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، چاپ مصر، ج 4، ص 399 و 528)

40- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 1331

41- نهج البلاغه، كلمات قصار 309

42- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، ص 908

- 43- بديع الزمان، فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 10 / ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 570
- 44- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 906
- 45- بديع الزمان، فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 9
- 46- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 2046-2047
- 47- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، طبع مصر، ج 4، ص 304
- 48- مثنوي معنوي، پيشين، بيت 1049
- 49- اين سخن نيز از مولا ست: «الراي تحصين اليسر» ؛ نگاه داري سر از خردمندي است. تاريخ فخري، 1360، ص 79
- 50- 51- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 1179-1180
- 52- همان، بيت 2505-2506، اشارات دقيق تر به اين موضوع را از جمله مي توان در عنوان بالاي بيت 521 و ابیات پس از آن در دفتر چهارم دید.
- 53- به نقل از: شرح نیکلسون بر مثنوي، شرح کبير انقروي، و جاهاي ديگر؛ يعني «گمان مي بري جرم کوچکي هستي و حال آن که جهان اکبر در تو منطوي است.» علي بن ابي طالب، ديوان اشعار، به کوشش حاجي سيدمحمد شيرازي، 1310 هـ، ص 49
- 54- والذي فلق الحب و براء النسمة انه لاحد النبي الامي الي ان لا يحبني الا المؤمن و لا يبغضي الا المنافق.» (صحيح مسلم، مصر، كتاب «الايمان» ، ص 38 / صحيح ترمذي، ج 2، ص 301 / سنن نسائي، ج 2، ص 271 / سيد مرتضي فيروزآبادي، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ص 212
- 55- ر.ک. به: نیکلسون، شرح مثنوي شريف
- 56- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 3982-3983
- 57- همان، دفتر سوم، بيت 263؛ «سيبويه» (148-180 ق) لقب نحوي مشهور بصري است، اما چنان که نیکلسون نوشته در اين جا لفظ تحبيب است؛ به معنای «سيب کوچک» اين بيت مثنوي در داستان «فريقتن روستايي شهري را و به دعوت خواندن به لابه و الحاح بسيار» آمده است و به نوشته شارحان مثنوي ممکن است معنای «عقل و دانشمند» را برساند.
- 58- بديع الزمان فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 73 و المنهج القوي، ج 3، ص 49
- 59- 60- مثنوي معنوي، دفتر سوم، بيت 944 نیکلسون: قياس کنید با اين حديث: «المال حية و الجاه اضر منه.» (فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 152، ش 469 به نقل از المنهج القوي، ج 5، ص 83؛ نيز قياس کنید با اين سخن منسوب به علي عليه السلام: «مثل الدنيا الحية التي يلين مسها و يعجب نقشها و يقتل سمها.»
- 61- علي بن ابي طالب، ديوان اشعار، به کوشش سيدمحمد صاحب شيرازي، چاپ 1310، ص 49
- 62- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر چهارم، بيت 810-811
- 63- علي بن ابي طالب، ديوان اشعار، به کوشش سيدمحمد صاحب شيرازي، چاپ 1310، ص 70
- 64- همان، دفتر اول، بيت 1043
- 65- نهج البلاغه، كلمات قصار، 161
- 66- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر دوم، بيت 1827
- 67- نهج البلاغه، خطبه 176

- 68- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 792- 793
- 69- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 560
- 70- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1877
- 71- عبدالحسين زرین کوب، سر ني، ج 1، ص 246
- 72- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 860
- 73- عبدالحسين زرین کوب، سر ني، ج 2، ص 752
- 74- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 4781
- 75- نهج البلاغه، كلمات قصار 457
- 76- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 881
- 77- نهج البلاغه، كلمات قصار 349
- 78- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1960- 1962
- 79- بديع الزمان فروزانفر، احاديث مثنوي، ص 124، به نقل از: محمد غزالي، احياء العلوم، ج 3، ص 13، وافي، فيض، ج 1، ص 18
- 80- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 2197
- 81- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 548
- 82 و 83- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1669 / بيت 2910
- 84- نهج البلاغه، كلمات قصار 80
- 85- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر ششم، بيت 4386
- 86- عبدالحسين زرین کوب، پيشين، ج 1، ص 246
- 87- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 3883- 3884
- 88- نهج البلاغه، كلمات قصار، 457 / نهايه ابن اثير، ج 4، ص 187 / جامع صغير، ج 2، ص 183 / فتوحات مكيه، ج 2، ص 259 و شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 504
- 89- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 845
- 90- نهج البلاغه، كلمات قصار 392 و 148
- 91- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 3280
- 92- نهج البلاغه، كلمات قصار، 345 و ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 398
- 93- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1756
- 94- بديع الزمان فروزانفر، پيشين، ص 58، به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 560
- 95- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1733
- 96- نهج البلاغه، كلمات قصار، 64
- 97- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 600- 601
- 98- نهج البلاغه، كلمات قصار، 82 / ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 279
- 99- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر سوم، بيت 1289
- 100- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 547

- 101- مثنوي معنوي، پيشين، دفتر دوم، بيت 316
- 102- نهج البلاغه، كلمات قصار، 79
- 103- مثنوي معنوي، تصحيح نيكلسون، دفتر اول، بيت 3072- 3075
- 104- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 559
- 105- مثنوي معنوي، پيشين، بيت 2956
- 106- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 270
- 107- مثنوي معنوي، پيشين، دفتر اول، بيت 2821- 2823
- 108- ابن ابي الحديد، پيشين، ج 4، ص 541